

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

National and Revolutionar Characters

شخصیت های ملی و انقلابی

حزب کار ایران (توفان)

۲۵ جنوری ۲۰۲۵

ستالین پرچم است و مجدداً به پا می خیزد

(بخش پنجم)

توضیحات

مقاله ای را که از نظر خوانندگان گرامی توفان می گذرد به قلم رفیق فریدون منتقمی است که به یاد او منتشر می کنیم. این مقاله محصول یادداشت‌های پراکنده رفیق فریدون منتقمی است که از سال ۱۳۶۵ خورشیدی در فرصت هائی که در اختیارش قرار گرفته بود قلم زده است. این یادداشت های خطی در زمینه های گوناگون دوران زندگی ستالین به رشته تحریر در آمده است.

بیشرفت فنون و تجهیز کامپیوتر با زبان فارسی کار این نگارش را تسهیل کرد زیرا نویسنده موفق شد یادداشت های پراکنده و مجزا از هم را با پیدایش این شرایط جدید در جای مناسب خویش بگنجانند و بتدریج کار تدوین و تنظیم یک سند تاریخی را که به صورت روزانه تکمیل می شود آغاز کند. اینک قسمت پنجم از نظر خوانندگان گرامی می گذرد.

ستالین نظریه بوخارین را که به مدافع کولاک‌ها و سرمایه داری بدل شده و مانع اشتراکی شدن کشاورزی و نابودی تولید کوچک دهقانی می گردید، آنچنان برملا ساخت که جایی برای اظهار وجود وی باقی نماند و در این زمینه کلیه اسناد مبارزه ایدئولوژیک و صحت نظرات ستالین در این مورد وجود دارد و حتی خروشچف دلچک نیز نتوانسته در اصالت آن شک کرده و اهمیت تاریخی آن را منکر شود. خروشچف در گزارش سری خود به این خصوصیات مهم رهبری ستالین که موجب حفظ استقلال شوروی در قبال لشکرکشی نازیها به شوروی شد تکیه نمی کند. وی نمی گوید که با قلدری، با تهدید، با ارعاب، با شانتاژ، با توطئه، با قتل و راهزنی، با ابله‌ی و بازیگری نمی توان رهبر حزب شد و اتوریته جنبش کارگری به حساب آمد. اعتماد توده های خلق های جهان را به مدت قریب سی سال جلب نمود و جنبش جهانی کمونیستی را رهبری نمود و این ثمره تنها می تواند نتیجه نبوغ تئوریک و رهبری صحیح سیاسی ستالین باشد. اتوریته ستالین از اندیشه وی، از تسلط وی به مارکسیسم – لنینیسم منشاء می گرفت، عشق و علاقه و احترام زحمتکشان جهان به ستالین محصول رهبری داهیانة وی بود وگرنه معلوم نیست چرا هیتلر، محمدرضا، خروشچف و برژنف و کاسیگین دلچک و جنایتکار چنین اتوریته ای در جنبش کارگری کسب نکردند؟ چرا کاریلیوی «اومانیست» از این اتوریته برخوردار نشد؟ ستالین به عناصر گوش به فرمان و مطیع محتاج نبود. عناصر گوش به فرمان و مطیع، به کار، عناصر بزدل، ترسو و حادثه آفرین و ماجراجوئی نظیر خروشچف و دارودسته اش می آیند تا فقر تئوریک و بی کفایتی سیاسی خود را کتمان کنند.

خروشچف دلک و جاعل، مرد بزرگی را که تمامی عمر خود را در راه پیروزی و بهروزی طبقه کارگر گذارده بود و سی سال تمام رهبری خلقی کبیر و جنبشی عظیم را به عهده داشت، مورد کثیف ترین اتهامات خودساخته، قرار داد و کار تحلیل از مقام ستالین را به بررسی خصوصیات اخلاقی و روانی شخصی کشانید و با چاشنی افسانه های نفرت انگیز و حقه های زشت و چنشد آور، همراه با جعلیات غیر قابل کنترول و نجوهای در گوشی، تفتین و دروغ پردازی، کار تجربه اندوزی از یک دوره طولانی دیکتاتوری پرولتاریا را که باید بر اساس ملاکهای مارکسیستی و ماتریالیسم تاریخی انجام می پذیرفت، از مضمون علمی تهی کرده تا سطح نزاعهای خصوصی، خاموش کردن آتش کینه دلها، تسکین حس انتقام جوئی تنزل داد، وی «اراده شخصی» ستالین را منشاء و منبع کلیه حرکتها به حساب آورد. اما کدام کمونیستی بود و هست که ساختمان سوسیالیسم در شوروی ستالین را محصول «اراده شخصی»، «مستبدی خونخوار» به حساب آورد که بر هیچ طبقه اجتماعی متکی نبود و از منافع هیچ طبقه ای دفاع نمی کرد و در اثر تصادف، سحر و جادو، حيله گری، خشونت، تهدید و ارعاب توانسته بود سی سال در رأس دولتی مقتدر و حزبی با تجربه و قابل احترام، دوام آورد؟

روزیونیست ها برای تقویت خروشچف سپس به جعلیات جدیدی متوسل شدند که آن را به عنوان سکه زر در جهان پخش می کردند.

این افسانه سرانی را کیهان معلوم الحال لندن در اردیبهشت ماه ۱۳۸۳ در مورد گزارش «مخفی» خروشچف چنین نقل می کند، تو گوئی نماینده کیهان لندن نیز در جلسه کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی شرکت داشته و ناظر بر حرکات سالون بوده است: «... گزارش تمام شد. دستی زدند و خروشچف برای آن که سر مذاکره را باز کند، پرسید: رفقاء، کسی سؤالی، چیزی، نکته ای به نظرش می رسد که در گزارش نیامده باشد؟

در میان سکوت جمع مبهوت ناگهان صدائی از انتهای سالون دوازده هزار نفره بلند شد. یک نفر با جرأت پرسید: رفیق، همه این جنایات به جای خود، آیا می توانیم پرسیم که هنگامی که رفیق ستالین از خدمات خود در کنگره های قبل سخن می گفت و شما می دانستید که او چه جنایاتی مرتکب می شود، کجا تشریف داشتید؟ در آن کنگره ها کجا نشسته بودید؟ سکوت سالون سنگینتر شد و خروشچف پرسید: کی بود که این سؤال را کرد؟

جوابی نیامد. حتی سری به سوی صاحب صدا برنگشت. دبیرکل باره دیگر سؤالش را تکرار کرد و چون جز سکوت پاسخی نگرفت. محکم روی تریبون کوبید. فحش رکیکی نثار سؤال کننده کرد و گفت: دیوث، من همانجائی نشسته بودم که تو امروز در آنجا نشسته ای؟!»

نخست این که وقتی گزارشی به کنگره داده می شود و نامش را «مخفی» می گذارند انتشار بیرونی نیافته است. در پایان گزارش در کنگره از نمایندگان پرسیده نمی شود که کسی چیزی به نظرش می رسد تا به گزارش اضافه شود. این پرسشها باید قبل از تنظیم گزارش بر اساس اسناد و نه بر اساس پرسشها صورت گیرد. گزارش بیرونی خروشچف که منتشر شد هرگز در نکوهش رفیق ستالین نبود و با گزارش «مخفی» وی فرق داشت. چون وی بزدل و دلک بود و می دانست حمله مستقیم به مرد بزرگی که مورد علاقه مردم جهان و شوروی است بدون پاسخ نمی ماند. این بود که راه مزورانه خرابکاری و کودتا را برگزید. چنین پرسشی نیز خلاف ادعای کیهان لندن در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی از جانب دلکی به نام خروشچف مطرح نشد. به این جهت این خبرنگار کیهان لندنی جعل محض است. دیگر آن که خروشچف نمایندگان کنگره را دست چین کرده بود و اتفاقاً این نمایندگان همان «دیوث هائی» بودند که کیهان لندنی از آنها نام می برد. این «دیوث ها» نیازی به پرسش نداشتند. درست پس از درگذشت ستالین حدود ۲۲

نفر از اعضای ۲۶ نفری نامزد رهبری که توسط کمیته مرکزی در ماه اکتوبر ۱۹۵۲ انتخاب گردیده بودند از مقامات خود خلع شدند و از ۵۶ وزیر، ۲۷ نفر آنها از کار برکنار گردیدند.

اتفاقاً اگر نمایندگانی نیز بوده باشند که معترض بوده اند بشدت مورد تهاجم و تهدید رویونیستها قرار می گرفتند و سرشان را به زیر آب می کردند. شاهد مثال کیهان لندنی از نماینده ای که تنها به یک علت پرسش ساده، از طرف خروشچف «دیوٹ» نامیده شده است خود به اندازه کافی گویای فضای حاکم بر کنگره بوده است. این افسانه سرانی سندی علیه رفیق ستالین نیست سندی علیه خروشچف مرتد است که ترور فکری در شوروی و حزب کمونیست برقرار کرده بود و مخالفان سیاستهای ضد رویونیستی خویش را از حق آزادانه بیان بازمی داشت و سر به نیست می کرد. حال به یاد آوریم جملاتی را که در چند سطر بالاتر به نگارش آوردیم.

خروشچف در ۸ جون سال ۱۹۳۸ در چهارمین کنفرانس حزبی ایالت کیف گفت: «پاکیریها، بالیتسکیها، لیوچنگها و زاتونسکیها و سایر عناصر پلید می خواهند ملاکینپولندی را به اوکراین وارد کنند و می خواهند فاشیستها، ملاکین و سرمایه داران المانی را بدین جا داخل سازند ... ما دشمنان بسیار زیادی را از بین بردیم ولی هنوز تمام دشمنان را نابود نساخته ایم و بدین جهت باید هوشیاری خود را بالا ببریم. ما باید به طور محکم این سخن رفیق ستالین را به خاطر داشته باشیم: دشمن، جاسوسان و خرابکاران را بدین جا خواهد فرستاد»

نیاز به اثبات نیست که این سخنرانی غرّاً سخنرانی «دیوٹی» نیست که از ترس ستالین در گوشه کنگره نشسته باشد و دم برنیآورد. حال پرسش این است که آیا این موضعگیری خروشچف نیز، که بدون نیاز و بدون این که مورد خطاب، چهارمین کنگره حزبی ایالت کیف، در کنفرانسی که ستالین اساساً در آن حضور نداشته است واقعاً از روی ترس بوده است و یا از روی ریاکاری؟

پرسش این است که چرا خروشچف مانند آن «دیوٹ های» دیگر که آنها را امروز مورد اتهام قرار می دهد سکوت را با الهام از این حکمت «زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد» بر دنباله روی از ستالین ترجیح نداد؟ خروشچف در آن سالها نه تنها نمی ترسید بلکه سینه سپر کرده، رهنمود داده و اظهار نظر نیز می نمود.

خوب است که حال به جای استناد به جعلیات به اسناد غیر قابل انکار استناد کنیم. مارشال ژوکف در مورد خشونت ستالین و این که گویا همه می ترسیدند نظریاتشان را در دوره وی بیان کنند می نویسد: «من از روی تجارب دوران جنگ، خود می دانم که هر کس می توانست با خیال راحت مسایلی که به احتمال زیاد خوشایند ستالین نبود، با وی در میان بگذارد، در باره آنها بحث کند و مطلب خود را به کرسی بنشانند.»

این نظر مارشال ژوکف را که بعد از درگذشت ستالین و بدون واهمه از «تبر» و «بربریت» وی نوشته است با «دیوٹ» نامیدن نمایندگان از جانب خروشچف مقایسه کنید تا به عمق و دامنه دروغهایی که در مورد ستالین و دوران سی ساله دیکتاتوری پرولتاریا و شخصیت تاریخی این مرد گفته می شود پی ببرید. ستالین دوست مردم شوروی و طبقه کارگر بود و کسی از وی واهمه نداشت. تنها دشمنان اتحاد شوروی از وی واهمه داشتند.

حال خوب است که شاهدهی نیز از لنین بیاوریم. وقتی به ستالین مسؤلیت مهم کمیسر بازرسی کارگری و دهقانی را در کنار سایر مسؤلیتهای بزرگ واگذار کردند که مورد اعتراض پاره ای از رفقاء به علت تراکم مسؤلیتها در دست یک فرد بود، لنین پاسخ داد: «ما به کسی نیاز داریم که نمایندگان همه خلق ها بتوانند با وی تماس بگیرند ... کجا چنین آدمی پیدا می کنید؟»

حتی تاج الملوک مادر محمد رضا شاه که منسوب به تعصب در مورد ستالین نیست در دیدار با ستالین در پاسخ به همین اتهامات با صراحت می گوید: «در مورد ستالین این نکته را هم بگویم به عکس آنچه ما شنیده بودیم آدم خشن و مستبدی هست، بسیار مهربان و خنده رو و بذله گو بود.»

این واقعیت شخصیت ستالین بود که سخنان خویش را با منطق بیان می کرد و نه با فحاشی و مشت و لنگه کفش روی میز کوبیدن و به تهدید و ارباب و ماجراجویی متوسل شدن.

خروشچف موزیانه در حمله به ستالین با جعل روشن تاریخ به «وصیتنامه» لنین و مخفی داشتن آن از جانب ستالین استناد می کرد. خوب است که به این نوشته ستالین (اپوزیسیون ترسکیستی در گذشته و حال - از انتشارات حزب کار ایران - توفان) نگاهی افکنیم و بدانیم که خروشچف شخصاً در کنگره سیزدهم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی که در باره این به اصطلاح «وصیتنامه» لنین اظهار نظر کرد شرکت داشت: «حال می رسم به مسأله «وصیتنامه» لنین، شما در اینجا شنیدید که اپوزیسیون و با چه داد و فریادی مدعی شد که گویا کمیته مرکزی حزب «وصیتنامه» لنین را در «خفا» نگه می دارد! همه می دانید که این مسأله تاکنون بارها در کمیته مرکزی حزب ما و هم در کمیته مرکزی کمیترن مطرح شده است. (در سالون: آری، به دفعات). تاکنون بارها معلوم شد که کسی چیزی را «پنهان» نمی کند. به علاوه، مگر قرار نشده بود که مسأله «وصیتنامه» لنین را در کنگره سیزدهم حزب مطرح کنیم؟ آیا این «وصیتنامه»! در کنگره حزب قرائت نشد؟ (در سالون: چرا قرائت شد). این کنگره حزب بود که به اتفاق آراء درباره عدم انتشار «وصیتنامه» لنین تصمیم گرفت. بیشتر به این خاطر که خود لنین مایل به یک چنین کاری نبود. البته اپوزیسیون نیز از تمام این جریانات و به همان اندازه ای که ما می دانیم اطلاع دارد. معذالک مدعی است که گویا کمیته مرکزی حزب «وصیتنامه» را «مخفی» کرده است!

اگر اشتباه نکنم این مسأله «وصیتنامه» لنین برای اولین مرتبه در همان سال ۱۹۲۴ مطرح گردید. اما چطور؟ در آن زمان سخن بر سر فردی بود موسوم به «ایستمن». این آقای ایستمن در آن زمان عضو حزب کمونیست امریکا بود که بعد ها از این حزب اخراج گردید. نامبرده بعد از این که مدتی در مسکو با ترسکیست ها رفت و آمد کرده و درباره «وصیتنامه» لنین کلی اراجیف محرمانه به دست آورد! به خارج رفت و با عنوان «بعزاز مرگ لنین» کتابی منتشر کرد. ولی او در این کتاب از بیان هیچ دروغی درباره حزب، از زدن هیچ انگ و اتهامی به کمیته مرکزی حزب و حکومت شوروی دریغ نکرده و از قضا تمام مطالب خود را نیز بر این پایه و اساس قرار داده که گویا کمیته مرکزی حزب «وصیتنامه» لنین را «پنهان» نگه می دارد!

به همین دلیل و از آنجا که ایستمن مدتی با ترسکی رابطه داشت، ما اعضای دفتر سیاسی حزب از ترسکی خواستیم تا تکلیف خود را با این آقای ایستمن روشن نماید. چون طرف با چسباندن خویش به ترسکی و استناد به اپوزیسیون، در واقع ترسکی را منبع اراجیف مربوط به «وصیتنامه» لنین قلمداد می کرد. بنابراین، ترسکی هم وقتی متوجه اهمیت این مسأله شد بیانیه ای تدوین کرده و آن را در اختیار مطبوعات قرار داد. پس به این ترتیب، ترسکی بدستی از ایستمن فاصله گرفت.

یاد آوری می کنم که بیانیه مذکور در سپتمبر سال ۱۹۲۵ میلادی و در شماره ۱۶ «بلشویک» به طبع رسیده است. حال بگذارید تا من آن قسمت از این بیانیه ترسکی را - آنجا که به مسأله مورد بحث ما مربوط می شود- برایتان قرائت کنم: «ایستمن در این به اصطلاح کتاب خود می گوید که کمیته مرکزی یک سری اسناد خیلی مهم را، اسنادی که لنین در آخرین لحظه های حیات خود نوشته -نامه های او درباره مسایل ملی و ... و یا همان «وصیتنامه» لنین- را از حزب «مخفی» نگه داشته است. ولی این یک اتهام به کمیته مرکزی حزب ماست. به زعم ایستمن، گویا ولادیمیر ایلیچ این نامه

ها را برای رسانه ها نوشته بود! حال آن که این نامه ها حاوی توصیه هائی درباره مسایل داخلی حزب هستند و از اینجا معلوم که ادعای ایستمن در این ارتباط اصلاً حقیقت ندارد. از قضا ولادیمیر ایلیچ در دوران بیماری خود تنها با نهاد های رهبری حزب تماس داشت و پیشنهادات و نامه های خود را فقط از این طریق برای کنگره می فرستاد. شکی نیست که این نامه ها، که تمام آنها در اختیار نمایندگان کنگره ۱۲ و ۱۳ حزب قرار گرفتند، مثل همیشه بر روی تصمیمات حزبی اثرات قابل فهمی داشته اند. اما عدم انتشار آنها به این خاطر بود که نگارنده این نامه ها را برای رسانه ها ننوشته بود. به علاوه، ولادیمیر ایلیچ اصلاً هیچ «وصیتنامه» ای از خود به جای نگارنده است. چون روابطی که نامبرده با حزب داشت و یا مناسبات داخلی حزب به طریق اولی اصلاً لزوم تهیه یک چنین «وصیتنامه» ای را ایجاب نمی کرد. ولی در رسانه های مهاجران و یا همان مطبوعات بورژوائی-منشویکی خارج از کشور، وقتی از «وصیتنامه» صحبت می کنند، در واقع به یکی از همین یادداشتهای ولادیمیر ایلیچ اشاره دارند که حاوی توصیه های نامبرده درباره مسایل درونی تشکیلات حزبی هستند. بگذریم از این که تحریف کننده مفروض، اصلاً با موضوع این نامه ها آشنائی ندارد. کنگره ۱۳ حزب توجه زیادی به این یادداشتهای کرده و به تناسب اوضاع و احوال جاری تصمیماتی هم درباره آنها اتخاذ نمود. پس با این تفاسیل تمام داد و قالی که درباره «وصیتنامه» مخفی و ساختگی به راه افتاده، افتراهائی خصمانه هستند که نه با تمایلات واقعی ولادیمیر ایلیچ و نه با منافع حزبی که او خود آن را به وجود آورده قرابتی دارند.» (از مکتوب ترتسکی درباره «کتاب بعد از مرگ لنین» ایستمن، شماره ۱۶ بلشویک اول سپتامبر ۱۹۲۵، ص ۶۸)

در مورد برخورد به شخصیت ستالین می توان از دوستان انقلاب یعنی هانری باربوس، ولز، هرتسوک و بسیاری بزرگان ادب و سیاست جهان و یا از یاران ضد انقلاب در جهان شاهد آورد. ولی ما تنها به بخش کوچکی از آن استناد می کنیم تا توانسته باشیم نمائی از واقعیت را مجسم کرده باشیم. ببینیم ضد انقلاب و دشمنان ستالین چه می گویند.

ادامه در شماره بعد
